

استعمار

و

ناسیونالیسم منفی ملت‌ها

کشورهای استعمار زده شرق بوجود آمد ، که عملاً احساسات ملی آنانرا تحریک نمود، و بدنبال آن نهضت‌های ضد استعماری و آزادیبخش در سراسر جهان با شدت و نیروی بی سابقه‌ای وارد صحنه شد .

مبارزات مردم چین ، هند و اندونزی در راه کسب استقلال و پیروزی آنان سرمشقی برای ملت‌های دیگر آسیا و آفریقا بود . و نهضت‌ها و قیام‌های ملی را در همه جاتقویت کرده آنانرا بوصول بهدف مطمئن‌تر ، و در راه بدست آوردن آزادی و استقلال مصمم‌تر ساخت .

بعنوان شاهد، تذکر این موضوع بجاست که « هنگامیکه سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو تشکیل شد ، تنها ۸ کشور آسیائی و ۳ کشور آفریقائی از نعمت استقلال برخوردار بودند . ده سال بعد در کنفرانس « باندونگ » - که اولین و بزرگترین کنفرانس همبستگی مردم آسیا و آفریقا بود - ۲۴ کشور که شش کشور آن آفریقائی بود ، شرکت کردند . و هنوز صد ها هزار تن مردم این دو قاره در بند استعمار بودند . امروز ۳۴ کشور آفریقائی و ۲۴ کشور آسیائی عضو سازمان ملل متحد هستند . و گروه آسیائی و آفریقائی هم‌اکنون اکثریت مطلق سازمان

در میان خصائص و ویژگیهائی که قرن معاصر را از قرن‌های پیش مشخص ساخته ، و چهره‌ای دیگر بآن بخشیده است ، یکی هم پیدایش و رشد افکار ناسیونالیستی و احساسات ملی در سرزمین‌های استعمار زده شرقی است . که موج عظیمی از نهضت‌ها و جنبش‌های آزادیخواهانه در سراسر این نقاط بوجود آورده ، و ملت‌های شرق را از خواب گرانی که چند قرن در آن بسر می‌بردند ، بیدار ساخته است .

رهبرانی دلسوز ، آگاه و فداکار در این سرزمین‌ها ، و از دل ملت‌ها برخاستند که با هدایت افکار عمومی و قرار دادن احساسات ملی در مسیر صحیح خود انقلاب‌های عظیمی بوجود آوردند و تحولات بزرگی در تاریخ جهان ایجاد کردند .

ملل شرق به پیروی از آنان پیا خاسته ؛ و با استعمار سیاه غربی مبارزات شدید و دامن‌داری آغاز نمودند . و باین ترتیب بود که استعمار در بسیاری از سرزمین‌های شرقی بزانو درآمد ؛ و طومار آن درهم پیچیده شد! پس از پایان جنگ دوم جهانی - در نتیجه سست شدن پایه قدرت چند کشور استعمارگر که با آزادی چند سرزمین اروپائی انجامید - تحولاتی عظیم در طرز تفکر مردم

ملل متحد را تشکیل میدهند.

و بدین شکل سیستم استعماری جهان پس از دو قرن حکومت بر دو قاره آسیا و آفریقا در برابر جریان غیر قابل برگشت و اجتناب ناپذیر تاریخ درهم شکست و پایه‌های آن نیز یکی پس از دیگری متلاشی شد. « (۱) گرچه استعمار بعد از این با « ماسک قابل قبول‌تر » و از راه دیگری پیش آمده، و ملت‌ها را در زنجیر استعمار اقتصادی خود اسیر نموده است، و باین ترتیب، استعمار تنها، چهره عوض کرده، و تغییر شکل داده است. ولی همان احساسات آزادیخواهان

ملی و ناسیونالیسم منفی (۲) که از حس وطن دوستی و غرور ملی توده‌ها سرچشمه میگرفت؛ وسیله آسا بنیان استعمار و امپریالیسم سیاسی را از درون فرو ریخت، این بار نیز در برابر تسلط و استیلای اقتصادی کشور های بزرگ و استعمارگر قیام کرد و میشر آزادی و استقلال کامل و همه جانبه ملل شرق گردید.

هم‌اکنون سازمان های آزادیبخش که نماینده خواست آزادیخواهان ملت های جهان سوم هستند، در خاور دور، در خاور میانه عربی، در آمریکای لاتین و در آفریقای مرکزی و جنوبی باشکل جدید و قدیم استعمار در نبردند. و قدرتهائی را که انگل وار خون ملل ضعیف

در این باره چنین می نویسد:

« انقلابات ملی، تغییرات بزرگی بوجود می آورد. و قتیکه ملتی تحت حکومت یک ملت دیگر قرار دارد، معمولاً يك وظیفه حاکمه خارجی بر کشور مسلط است. این وضع طبعاً برای ملتی که تحت تسلط است، ناگوار میباشد؛ و از جهات مختلف توهین آمیز است. زیرا این کشور بخاطر منافع

۱ - مسائل کشور های آسیائی و آفریقائی از مجید رهنما. صفحه ۳۶.

۲ - افکار ناسیونالیستی که در جبهه دشمنی و مبارزه با بیگانه تجهیز و هدایت شده

باشد.

يك کشور دیگر یا برای منافع يك طبقه حاکمه خارجی که از این وضع سود میبرد ، مورد بهره کشی قرار میگیرد .

طبیعی است که چنین وضعی احساسات ملت تابع و اسیر را جریحه دار

میکند . « (۱)

ملت خواهی ، کشور های غربی را بتوسعه قدرت و استعمار و استثمار و استثمار سرزمینهای دور افتاده آسیا و آفریقا تحریک و تشویق نمود ، و کسب حیثیت و پرستیژ هر چه بیشتر در سیاست جهانی آنانرا ملزم ساخت که تا آنجا که میتوانند و قدرت دارند نقاط بیشتر و تعداد زیادیتری از افراد انسان را باسارت کشند و مطیع و فرمانبردار خود سازند ، ولی در سرزمینهای استعمار زده شرقی همان احساسات موجب شد که مردم باقیامهای عمومی و حاد بمبارزه با آنان برخیزند ؛ و جبهه واحد و متحدی برضد آنان تشکیل دهند ؛ و جل و پلاس! استعمارگران را بیرون ریزند ! و بگفته آقای « لوئیس . ل . اسنایدر » :

« ناسیونالیسم در هر دو جبهه جهان نقش عمده را در تحولات بزرگ تاریخ دو قرن اخیر داشته است . با این تفاوت که احساسات ناسیونالیسم در هر دو سال گذشته ، نیروی عمده در تاریخ اروپا بوده است . و در قرن بیستم نیروی اساسی تاریخ جهان گردید ... عوامل عمده در صحنه تاریخ معاصر ، ملت‌هایند که تمایلات و احساسات و منافعیشان در تحول تاریخ معاصر نقش اساسی داشته است . قسمتی از مسؤولیت دو جنگ جهانی قرن بیستم ، و پیمانهای صلح پس از جنگ در عهده اشتباهاتی بود که در قضاوت راجع بماهیت « ناسیونالیسم » روی داده بود « (۲) .

و بنوشته يك نویسنده ایرانی :

« ناسیونالیسم دکترینی است که از لابلای تارهای فولادینی که استعمار بدست و پای ملت‌های استعمار زده و محروم تنیده بود ، شکفتن آغاز کرد . و در قرن بیستم در مراحل کمال خود باعث دریدن بند های اسارت ملت‌های محروم و ستم زده و آزادی اغلب کشور های استعمار زده گردید . « (۳)

بهمین جهت گروه‌های ملی در همه جا با استعمار بمبارزه برخاستند . و امپریالیسم غربی نیز متقابلاً چهره خشنی در برابر انقلاب‌های آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین بخود گرفت . بدون تردید سازنده ترین و خلاق ترین قدرتهائی که بتاریخ قرن اخیر شکل داده است ، موج افکار و احساسات ناسیونالیستی است که در سرزمینهای شرقی هر جا بهمان مقیاس و میزان که امپریالیسم متجاوزتر و خشن تر بود ، موج آزادی خواهی و استقلال طلبی افراطی تر ، وسیع تر و دامنه دارتر گردید .

« ناسیونالیسم » در هر دو جبهه جهان نقش عمده را در تحولات بزرگ تاریخ دو قرن اخیر داشته است . با این تفاوت که احساسات

۱ - نگاهی بتاریخ جهان . جلد دوم . صفحه ۱۰۶۴ .

۲ - جهان در قرن بیستم . صفحه ۱۸ . ۳ - ناسیونالیسم کشور های آفریقای

شرقی بریتانیا . ص ۶۱۱ .

انگیز و وحشت آور نظامی غرب نیز نتوانست و نمیتواند در اراده آهنین و شکست ناپذیر آنان برای بدست آوردن استقلال کامل و آزادی خویش خللی بوجود آورد!

اینجاست که حتی آقای «جان.اف. کندی» رئیس جمهور پیشین امریکانیز اعتراف میکند: «نیرومندترین قدرت یکتا، در جهان امروز، نه کمونیسم است و نه کاپیتالیسم. نه بمب هیدروژنی است و نه موشک هدایت شونده. بلکه خواست ابدی بشر برای آزاد زیستن و مستقل بودن است.» (۱)

۱ - استراتژی صلح. صفحه ۱۲۸ چاپ سوم.

آری! اینچنین ملت های ستم زده در برابر دیو استعمار مقاومت کردند؛ و اینک نیز با بقایای استعمار و شکل جدید و رنگ تازه آن در نبرد میباشند (۱)

مبارزان راه آزادی در این راه از هیچ مانعی نهراسیدند! و حتی قدرت مهیب و ترس

۱ - شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور حمایت بی قید و شرط از احساسات ناسیونالیستی در شکلهای گوناگون آن نیست، بلکه منظور این است که این احساسات در شرایط خاصی با آزادی ملت های استعمار زده کمک های قابل ملاحظه ای کرده است.

پیاز جلو سکنه را میگیرد

پیاز خام، پخته یا سرخ کرده از بروز سکنه های مغزی و قلبی که هر سال باعث مرگ گروهی میشود جلوگیری مینماید. این کشف نتیجه جالب دو سال مطالعاتی است که یک پزشک هندی بنام «سوهارن منون» در دانشکده پزشکی دانشگاه «نیوکاسل» انگلستان انجام داده است. در شخص سالم، خون بعلت وجود مواد بخصوصی لخته نمیشود و اما موقعی که این مکانیسم از کار میافتد تشکیل «فیبرین» باعث ایجاد لخته و درون عروق باریک میگردد.

مطالعات اخیر بطور قطع نشان میدهد که پیاز بهر صورتی که خورده شود جای تشکیل لخته را میگیرد..

«خواندنیهها شماره ۷۶ سال ۲۰»